

أعوذُ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ
وَأَخَاتِمُ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

در این مجلس به توضیح مختصر نکات ظریف ادامه روایت، و از مجلس بعد به بیان اصل دستورالعمل‌های امام صادق علیه‌السلام به عنوان بصری خواهیم پرداخت.

کیفیت تشریف عنوان بصری خدمت امام صادق علیه‌السلام

عنوان بصری می‌گوید:

فَاغْتَمَمْتُ مِنْ ذَلِكَ وَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ، وَقُلْتُ فِي نَفْسِي لَوْ تَفَرَّسَ فِي خَيْرًا لَمَا زَجَرَنِي عَنْ
الِإِخْتِلَافِ إِلَيْهِ وَالْأَخْذِ عَنْهُ.

فَدَخَلْتُ مَسْجِدَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَيْهِ؛ ثُمَّ رَجَعْتُ مِنَ الْغَدِ إِلَى الرَّوَضَةِ وَ
صَلَّيْتُ فِيهَا رَكَعَتَيْنِ وَقُلْتُ: «أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ! أَنْ تَعْطِفَ عَلَيَّ قَلْبَ جَعْفَرٍ وَتَرْزُقَنِي مِنْ عِلْمِهِ مَا أَهْتَدِي
بِهِ إِلَى صِرَاطِكَ الْمُسْتَقِيمِ.»

«وقتی امام علیه‌السلام به من جواب رد دادند و فرمودند: " وقت مرا مگیر و

با این رفت و آمد خود مزاحم اذکار و اوراد من مشو" یأس بر من غلبه کرد و با ناراحتی شدیدی از نزد آن حضرت بیرون آمدم. با خود گفتم: اگر حضرت در من عاقبت و مآل خیری می‌دید، از ارتباط با خودش منع نمی‌کرد و مرا نمی‌راند و با آغوش باز استقبال می‌نمود.

داخل مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شدم و بر حضرت سلام کردم. سپس فردای آن روز دوباره به مسجد پیغمبر مراجعت کردم و دو رکعت نماز خواندم و عرض کردم: "پروردگارا! من از تو درخواست و طلب می‌کنم که قلب جعفر را به من متمایل گردانی و از علم او آن مقدار به من عطا کنی که بتوانم به وسیله آن در صراط مستقیم تو قدم بردارم."

وَرَجَعْتُ إِلَى دَارِي مُغْتَمًا و لم أختلف إلى مالك بن أنس، لِمَا اشْرَبَ قَلْبِي مِنْ حُبِّ جَعْفَرٍ. فَمَا خَرَجْتُ مِنْ دَارِي إِلَّا إِلَى الصَّلَاةِ الْمَكْتُوبَةِ، حَتَّى عَيْلَ صَبْرِي. فَلَمَّا ضَاقَ صَدْرِي، تَنَعَّلْتُ وَ تَرَدَّيْتُ وَ قَصَدْتُ جَعْفَرًا؛ وَ كَانَ بَعْدَ مَا صَلَّيْتُ الْعَصْرَ.

«در حالی که ناراحت و اندوهناک بودم به خانه خود مراجعت کردم و دیگر به سراغ مالک بن انس نرفتم؛ چرا که قلبم از محبت جعفر بن محمد سیراب و پر شده بود و دیگر در دل خود جایی را برای مالک نمی‌دیدم و برای رفتن به نزد او کشش نداشتم.

این غم و اندوه، مرا زمین‌گیر و خانه‌نشین کرده بود و فقط برای اقامه نماز از منزل بیرون می‌آمدم؛ تا اینکه صبرم تمام شد. نعل به پا کردم و ردا به دوش انداختم و بی اختیار به قصد خانه امام صادق علیه السلام حرکت کردم؛ و این واقعه بعد از این بود که نماز عصر را خوانده بودم.

فَلَمَّا حَضَرْتُ بَابَ دَارِهِ، اسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ. فَخَرَجَ خَادِمٌ لَهُ، فَقَالَ: «مَا حَاجَتُكَ؟» فَقُلْتُ: «السَّلَامُ عَلَى الشَّرِيفِ.» فَقَالَ: «هُوَ قَائِمٌ فِي مُصَلَّاهِ.» فَجَلَسْتُ بِحِذَاءِ بَابِهِ؛ فَمَا لَبِثْتُ إِلَّا يَسِيرًا إِذْ خَرَجَ خَادِمٌ، فَقَالَ: «ادْخُلْ عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ.» فَدَخَلْتُ وَ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ. فَرَدَّ السَّلَامَ وَ قَالَ: «إِجْلِسْ، غَفَرَ اللَّهُ لَكَ.» «وقتی به خانه آن حضرت رسیدم، استیذان کردم و اذن دخول خواستم. خادم

حضرت بیرون آمد و پرسید: "درخواست و حاجت چیست؟" گفتم: "می‌خواهم بر این مرد بزرگ سلامی عرض کنم." (وقت نماز عصر بود)؛ پاسخ داد: "حضرت در مصلاهی خود در حال نماز است." دیگر نگفتم که می‌خواهم داخل بیایم، و کنار در نشستم؛ مدتی نگذشت که خادم بیرون آمد و گفت: "داخل شو که خداوند به تو برکت بدهد و دخول و قدومت را مبارک گرداند." وارد شدم و بر حضرت سلام کردم. ایشان سلام مرا جواب گفت و فرمود: "بنشین، خدا تو را بیمارزد."

فَجَلَسْتُ، فَأَطْرَقَ مَلِيًّا؛ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ: «أَبُو مَنْ؟» قُلْتُ: «أَبُو عَبْدِ اللَّهِ.» قَالَ: «ثَبَّتَ اللَّهُ كُنَيْتَكَ وَوَقَّفَكَ يَا أبا عبد الله! ما مسألتك؟» فقلتُ في نفسي لو لم يكن لي من زيارته والتسليم غير هذا الدعاء لكان كثيرًا. ثم رَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ: «ما مسألتك؟» فقلتُ: «سألتُ الله أن يعطف قلبك عليّ و يرزقني من علمك و أرجو أن الله تعالى أجابني في الشَّرِيفِ ما سألتُه.»^۱

«خدمت حضرت نشستم. ایشان مدتی سر به زیر انداختند؛ بعد سر خود را بلند کردند و فرمودند: "که هستی؟ کنیه تو چیست؟" گفتم: "کنیه ام ابو عبد الله است."

حضرت فرمودند: "خداوند معنای کنیه ابو عبد الله را که به حسب ظاهر بر خود قرار داده‌ای، در تو محقق و تثبیت کند و واقعاً عبد خدا شوی و تو را در وصول به آرزوها و آمالی که داری موفق گرداند؛ درخواستت چیست؟"

با خود گفتم: اگر از ایشان هیچ طلبی نداشتم و غیر از این دعایی که حضرت نمودند هیچ فایده‌ای نصیب من نمی‌شد، هرآینه بسیار بود، و کفایت می‌کرد که با تحمل زحمت و رنج راه، مشمول دعای حضرت شوم.

سپس حضرت سر خود را بلند کرد و دوباره فرمود: "درخواستت چیست؟" گفتم: "از خدا خواستم دلت را به من مهربان گرداند تا تمایل و التفات و گوشه چشمی به من داشته باشی و از علمت مرا نصیب دهد. امیدوارم و

^۱ بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۵.

این طور به نظر می‌رسد که خداوند آنچه را درباره حضرت شریف تو درخواست نموده‌ام، اجابت کرده است.»^۱

از اینجا به بعد حضرت وارد اصل روایت می‌شوند و راجع به حقیقت علم که آیا اکتسابی و تحصیلی است، یا نور و ذُکاء و حدّث است، صحبت می‌فرمایند. علم آن حدّتی است که برای انسان راه را از چاه روشن می‌کند. بزرگانی که در علم سرآمد بودند ولی به ورطه هلاکت افتادند، آن حدّث و تیزی و نور را نداشتند. چه بسا افرادی که دارای علم ظاهر و اکتسابی نیستند ولی می‌توانند در هزاره و شتاد و مهالک، خود را نجات دهند. إن شاء الله اگر خداوند توفیق عنایت فرماید، خصوصیات این مطالب در جلسات بعد عرض خواهد شد.

در مجالس گذشته عرض شد که ذکر و ورد اختصاص به افراد مبتدی ندارد و همه افراد در مراحل مختلف سلوک ناچارند به اوراد و اذکار الهی اشتغال داشته باشند. وجه نیاز و احتیاج هر شخص اصلی به استدامه اذکار الهی، و نیز اینکه چرا حتی امام علیه‌السلام در مرتبه بقاء نیز باید به اذکار الهی اشتغال داشته باشد، عرض شد. پیغمبر اکرم تا آخر حیات بر این مسئله مداومت داشت و الآن نیز رسول خدا به ذکر الهی مداومت دارد، منتها کیفیت ذکر بعد از وفات با قبل از آن تفاوت دارد.

علت پذیرفته نشدن عنوان بصری در بدو امر

حال با توجه به صداقت امام صادق علیه‌السلام و اینکه نمی‌خواستند عنوان بصری را دست‌به‌سر کنند، پس چرا در ابتدا او را از خانه خود راندند؟

از طرفی امام صادق علیه‌السلام فردی بیکار نبود و از طرف دیگر بدون اغراق و گزافه‌گویی اگر خداوند کرم کند و تنها ثواب یک لحظه از حال اشتغال و ربط امام صادق را بین اهل دنیا تقسیم کند، همه بهشتی می‌شوند و در جهنم بسته خواهد شد و دیگر خبری از آن نخواهد بود!^۱ در اینجا کم

^۱ البته نظام عالم، نظام تربیت است. إن شاء الله همه ما مشمول عنایت امام صادق علیه‌السلام واقع شویم و خداوند ما را از شیعیان و شفاعت شدگانی که موجب زین* آن حضرت هستند، قرار دهد.

(*الأمالی (طوسی) ص ۴۴۰. امام‌شناسی، ج ۳، ص ۸۸:

« از امالی شیخ طوسی روایت است با سند متصل خود از سلیمان بن مهران، قال: دخلتُ على الصادق جعفر بن محمدٍ و عندَهُ نَفْرٌ مِنَ الشَّيْعَةِ وَ هُوَ يَقُولُ: "مَعَاشَرَ الشَّيْعَةِ! كُونُوا لَنَا زِينًا وَ لَا تَكُونُوا عَلَيْنَا [لَنَا] شَيْئًا. قُولُوا لِلنَّاسِ حَسَنًا وَ احْفَظُوا أَلْسِنَتِكُمْ وَ كُفُوها عَنِ الْفُضُولِ وَ قُبِحِ الْقَوْلُ."

" سلیمان بن مهران اعمش گوید: من بر حضرت جعفر بن محمد، امام صادق علیه‌السلام وارد شدم و در نزد آن حضرت جماعتی از شیعیان بودند و آن حضرت به آنها می‌فرمود:

یا زیاد بودن مطرح نیست، بلکه مهم

واقعیتی است که این یک ثانیه به آن تعلق گرفته است؛ حال چه یک ثانیه باشد و چه یک سال و چه یک عمر، تفاوتی ندارد.

در پاسخ به اینکه چرا امام صادق علیه السلام عنوان بصری را طرد فرمود و به تبع، او ناراحت و غمناک به مسجد پیغمبر رفت و دعا کرد، دو مطلب محل تأمل است:

اولاً: امام صادق علیه السلام از این عمل چه منظوری را پیگیری می کرد؟

ثانیاً: «عنوان» چه مسئله ای را در نفس خود تعقیب می نمود که حضرت را رها نکرد؟

ما کاری به امام صادق علیه السلام نداریم؛ چراکه برای ما امکان و قدرت تأمل و تفکر در آنچه او مشاهده می کند، وجود ندارد. ما دایره فکری و سعه وجودی خود را بی نهایت پایین تر از سعه وجودی امام علیه السلام می دانیم و امکان ندارد فردی از افراد بشر به مصالح و مفاسدی که امام علیه السلام مطلع است دسترسی پیدا کند. اما یک مسئله بسیار بدیهی وجود دارد و آن اینکه: «نابرده رنج گنج میسر نمی شود.»

قدرناشناسی عوام از حضور اولیاء الهی

ای جماعت شیعه! شما همیشه با کردار پسندیده و افعال شایسته زینت ما باشید، به طوری که هرکس شما را ببیند و اخلاق ستوده شما را مشاهده کند به ما نزدیک گردد و تحسین و تمجید نماید؛ و هیچ گاه موجب بدنامی ما نشوید که به کردار زشت خود، مردم، ما را هم که معلم شما هستیم بد بدانند و از دین خدا منحرف شوند. زبان های خود را از گفتارهای بیجا و بی فایده حفظ کنید و از افشای سر خودداری نمایید و از زیاده گویی و کلام زشت و طعن و سب و شتم و لَمز و هَمز جلوگیری کنید.»

اگر بزرگی در منزل را برای ورود هر شخصی باز بگذارد، افراد قدر نعمت وجود او را نمی‌دانند و با این مسئله سبک و سرسری برخورد می‌کنند. ماهی دریا چون دائماً در آب است، قدر آب را نمی‌داند؛ وقتی او را از آب بیرون بیندازند و خورشید بر او بتابد، آن وقت متوجه می‌شود که آب چیست و او تا به حال از این نعمتی که داشته، غافل بوده است.

اگر امام صادق یک بیرونی و اندرونی درست کند و بیست و چهار ساعته در بیرونی بنشیند و هر کسی را که در زد راه دهد، واکنش مردمی که به عقل و رشد کافی نرسیده‌اند و همه آنها دارای موازین منطقی و عقلانی و اخلاقی نیستند، چه خواهد بود؟ وقتی امام صادق علیه‌السلام در کوچه و خیابان راه می‌رود، چند نفر آن حضرت را می‌شناسند و به ایشان احترام می‌گذارند؟ افکار مردم نسبت به آن حضرت چیست؟ پیغمبر که از دنیا می‌رود، چند نفر به سراغ امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌آیند؟^۱ مردم با امیرالمؤمنین چه برخوردی داشتند و آیا واقعاً امیرالمؤمنین را فهمیده و ادراک کرده بودند؟! مردم این‌گونه هستند.

دست‌نیافتنی جلوه دادن داروی بیماری هیستری، تنها راه درمان آن

در بیماری هیستری^۲ اختلال اعصاب و روان فرد بر بدن او اثر می‌گذارد. از علائم این بیماری این است که با وجود اینکه قرنیه، شبکیه و عصب بینایی چشم از نقطه نظر فیزیکی کاملاً سالم است، اما بیمار نمی‌بیند؛ لذا پزشکان به چنین بیماری می‌گویند: داروی شما از ریشه گیاهی جنگلی است که اصلاً در ایران پیدا نمی‌شود و باید دو ماه صبر کنید

تا ما آن را با نامه‌نگاری از فلان مملکت دورافتاده غربی تهیه کنیم. پزشک همین‌طور بیمار را بر آن روال طبیعی روانی جلو می‌برد تا اینکه بالاخره بعد از مدت‌ها با هزار منت آن دارو را که همان آب مقطر است، از آن کشور می‌آورند و او را می‌خوابانند و کنار پلک چشمش تزریق می‌کنند؛ اما او یک‌دفعه بلند می‌شود و همه چیز را می‌بیند!

^۱ الإختصاص، ص ۶:

« عن بُرَيْدِ بْنِ مَعَاوِيَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَّا ثَلَاثَةَ نَفَرٍ: الْمُقَدَّادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ وَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيُّ؛ ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ عَرَفُوا وَ لَحِقُوا بَعْدَهُ. »

ترجمه: « پس از پیامبر، همه مسلمین از دین برگشتند جز سه نفر: مقداد بن اسود و ابوذر غفاری و سلمان فارسی؛ مدتی بعد از آن مردم حق را شناخته و به آنان ملحق شدند. » (محقق)

^۲ HYSTERIA.

اگر از ابتدا به او می‌گفتند این دارو آب مقطر است، آن را به کناری می‌انداخت و دیگر هیچ دارویی فایده نداشت؛ زیرا قوای مدرکه او مغلوب احساسات و تخیلات شده و دیگر نمی‌تواند تصمیم بگیرد. از آنجاکه مسائل روانی در بهداشت فیزیکی بدن اثر مهمی دارد، لذا درمان را سخت می‌کنند تا اثر خود را بگذارد. ما نیز در مسائل سلوکی و کسب معارف الهی همین‌طور هستیم و اگر مطلبی را آسان به ما بدهند قبول نمی‌کنیم.

خبرویت منحصر به فرد مرحوم علامه طهرانی در امر تربیت

اگر از بنده سؤال شود که از نظر طی مراتب و وقوف به امور آیا شخصی را استادتر و خبیرتر از مرحوم پدرت می‌شناسی، پاسخ منفی است؛ ایشان در میان ما نیستند و این تعریف دیگر جایی ندارد. بنده براساس فکر و ظرفیت خود نسبت به قضایا و با مراجعه به تراجم و احوال بزرگان و تتبع در عبارات و خصوصیات آنها می‌گویم که تابه حال فردی را از ایشان بالاتر ندیده‌ام. ما تراجم و کتب و عبارات بسیاری از بزرگان را مطالعه کرده‌ایم؛ نفحات الانس جامی و تذکرة الاولیاء شیخ عطار را خوانده‌ایم و بالاخره خودمان خدمت بسیاری از آنها بوده‌ایم و حداقل از نظر علمی، فردی عامی نیستیم؛ اما آنچه نسبت به خصوصیات ایشان از نقطه نظر کیفیت سلوک اطلاع داریم، حکایت از تبخّر عجیبی در تربیت افراد می‌کند. حال باین وجود ما چقدر از ایشان استفاده کردیم؟!

تخیلات، منشأ طلب ظهور ظاهری امام زمان از سوی عوام

همه ما شعارهایی از قبیل «وا امام زمانا!» و «یا بقیة الله عجل علی ظهورك!» سر می‌دهیم، ولی امام زمانی در میان ما نیست و ما براساس تخیل خود از دور نگاه می‌کنیم و او را صدا می‌زنیم. امیدواریم خداوند هرچه زودتر فرج ظاهری و باطنی

امام زمان علیه‌السلام را مقدر کند و ما را از این جهل بیرون آورد که مسئله جهل، مسئله مهمی است.

بی تفاوتی مردم در زمان امیرالمؤمنین نسبت به آن حضرت

باری، ما براساس این نگاه دور خود، مدام امام زمان علیه‌السلام را ندا می‌کنیم، و آلا مگر پیغمبر و امیرالمؤمنین از امام زمان بالاتر نبودند؟! اما مردم از کنار علی می‌گذشتند و به او سلام هم نمی‌کردند! گرچه ما شیعه امیر مؤمنان و إن شاء الله مورد شفاعت و عنایت آن حضرت هستیم، اما بعد از هزار و چهارصد سال، از حقیقت قضیه چه اطلاعی داریم؟! تمام افراد بشر یک قسم‌اند و از نقطه نظر ظاهر و تعدیل احساسات و تعلقات و غلبه عقل بر احساس و ابتلائات زمان، با یکدیگر برابرند؛ مگر آنکه لطف و عنایت خداوند شامل حال انسان گردد.

عادی شدن تدریجی حضور امام زمان در نزد عامه مردم

فرض کنید که امام علیه‌السلام ظهور کند و بخواهد مانند جدش امیرالمؤمنین و امام صادق علیهما‌السلام در میان ما زندگی و حکم کند و ما هر روز ایشان را ببینیم؛ در این صورت مانند یک انسان عادی عمامه‌ای بر سر و قباء و ردایی بر تن دارد.

اولین روزی که مردم امام زمان را می‌بینند، صدای گریه و شیون و ناله «یا بقیة‌الله!» از همه بلند است. مجلس را ضبط می‌کنند و نوار آن را نگه می‌دارند. بعد از اینکه حضرت سی روز پشت سرهم صحبت کند، همان کسانی که روزهای اول از شب قبل پشت در مجلس همین امام زمان صف می‌کشیدند، کم‌کم با تأخیر پنج دقیقه و یک ربع حاضر می‌شوند.

اینها واقعیت دارد و بنده شوخی نمی‌کنم. به جدّ خودم قسم و به روح مقدّس خودش قسم، خود ما که اینجا هستیم، اهمّی را که لازمه مقام ولایت است، نداریم، چه رسد به بقیه مردم. همه اینها به جهت آن است که مسئله مفت و مجّان قسمت ما می‌شود؛ طبیعت نوع بشر این گونه است.

حکایت شیخ علی حلّاوی و منتظران خیالی

مرحوم والد در مکتوبات خود حکایتی را از مرحوم آقای میرجهانی^۱ و^۲ ضبط کرده‌اند؛ ایشان می‌گویند:

در حله مردی بود بسیار عابد و زاهد و عالم، مردم را به انتظار فرج حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه دعوت می‌نمود، و به گریه و ندبه و دعا بر تعجیل ظهور دعوت می‌کرد. تا آنکه جماعتی از مردم که غم و همشان دعا بر فرج بود مجالسی ترتیب داده و در آن دعا می‌نمودند، همگی شمشیر

^۱ ایشان پیرمردی محترم و اهل فضل بود که سابقاً در طهران زندگی می‌کرد؛ در بعضی از علوم غریبه تاحدودی ورود داشت، گرچه مسائل خلاف نیز از او مشاهده می‌شد. مرحوم والد ایشان را به مسجد قائم دعوت می‌کردند و گاه‌گاهی نیز خود به منزل ایشان می‌رفتند. رفقایی که در آن زمان حضور داشتند، ایشان را می‌شناسند.

^۲ سرالفتوح ناظر بر پرواز روح، ص ۹۲، تعلیقه ۱ و ۲:

ایشان از فضلا و مبلّغین معروف در طهران بودند و با والد معظم - رضوان الله علیه - مراد داشتند. شب‌های جمعه در مسجد قائم طهران منبر می‌رفتند و اغلب سخنانشان بر محوریت ولایت قرار داشت. ایشان در برخی از علوم غریبه فی‌الجمله اطلاعی به هم رسانده و به کیمیا دسترسی پیدا کرده بودند.

مرحوم والد - رضوان الله علیه - می‌فرمودند:

روزی ایشان ما را به خانه خود دعوت کرد و تقاضا نمود که تنها خدمت ایشان برسم. پس از حضور، ایشان گفتند: «مدتی است که من به کیمیا رسیده و تجربه نیز نموده‌ام و از طرفی می‌ترسم که فرزندانم به واسطه عدم بصیرت و تجربه به هلاکت و مخاطره بیفتند؛ چنانچه این مسئله کم‌کم دارد متحقق می‌شود و بعضی‌ها نیز مطلع شده‌اند و هرچه فکر می‌کنم که شخصی را در این دنیا بیابم و این ثمره عمر و حیاتم را به او بسپارم، کسی جز شما را نیافتم که بتواند به نحو احسن از این اکسیر استفاده نماید؛ فلذا شما را به اینجا دعوت کردم تا آن را به شما بسپارم و خیال خود را آسوده گردانم، و در ضمن خطری را که از جانب دولت متوجه فرزندانم می‌باشد دفع کنم.»

مرحوم والد - رضوان الله علیه - فرمودند:

من به ایشان گفتم: «آقای میرجهانی، ما یک شکم بیشتر نداریم و آن را با نان و پنیر و سبزی هم می‌توانیم سیر کنیم، و نیازی به اکسیر و کیمیای شما نداریم! و شما هم اگر می‌خواهید دفع شرّ و تعرض حکومت را نسبت به فرزند خود بکنید، حتماً باید آن را از بین ببرید و دیگر به فکر این‌گونه از امور برنمایید.»

ایشان همان‌طور که گفته شد در پاره‌ای از علوم تاحدودی دست داشت و مسائلی را در آینده پیش‌بینی می‌کرد؛ از جمله توقیت ظهور حضرت ولیّ عصر ارواحنا فداه که چند بار از ایشان شنیده شد، و تمامی آنها خلاف از آب درآمد! و این بنده نظیر این مطلب را از افراد دیگری که مدعی اطلاع و دسترسی به عوالم غیب بوده‌اند، شنیده و خود به فساد و خلاف سخن آنان به رأی‌العین پی برده‌ام.

روش و ممشای اولیای الهی و خصوصاً مرحوم والد - قدس الله سره - درست مخالف و در تضاد با این روش بوده است و سخنی از آنان در زمینه ظهور شنیده نشده است. روش آنان روش تهذیب و تربیت و مراقبه و سلوک الی‌الله بوده است، و مردم را با این وعده‌های شیرین و جملات عوام‌پسند سرگرم نمی‌نموده‌اند؛ رضوان الله علیهم اجمعین.

خریده و انتظار ظهور آن حضرت را داشتند؛ نام این مرد آقای شیخ علی حلاوی بوده، و هم‌اکنون بعد از سال‌ها مقام حضرت حجت در خانه او برپاست.

روزی آقا شیخ علی از کاظمین به حلّه می‌رفته است، در راه خدمت حضرت مشرف می‌گردد و بسیار اظهار ادب نموده و تقاضای ظهور می‌کند.

حضرت می‌فرماید: «هنوز عده‌ای که خداوند وعده داده فراهم گردند فراهم نشده است و سیصد و سیزده تکمیل نگشته.»

عرض می‌کند: «قربانت گردم هم‌اکنون در حلّه بیش از هزار نفر انتظار فرج را دارند، و اگر ظهور کنید تمام این افرادی که تا به حال مجالس دعا ترتیب داده، در فراق می‌گریستند، در رکاب مبارک حاضر برای انجام خدمت خواهند بود.»

حضرت می‌فرماید: «چنین نیست، و از محبّین ما در حلّه دو تن بیش نیستند، یکی تو هستی و دیگری جوانی است قصاب؛ حال که به حلّه رفتی تمام مدّعیین را در خانه خود دعوت کن و بشارت مقدم مرا بده، و به طوری که کسی نفهمد دو گوسفند در بام خانه قبلاً برده و در آنجا ببند تا من بیایم.»

شیخ علی به حلّه درآمد و مردم را دعوت به منزلش نموده بشارت تشریف‌فرمایی آقا را داد. محبّین جمع شدند و شادی‌ها کردند، عطرها پاشیده، عودها برافروخته، چراغانی نموده، همگی تشریف‌فرمایی

حضرت را ساعت شماری می‌کنند. در این هنگام نوری سبزرنگ از جانب قبله حرکت نموده، بر بام خانه شیخ علی فرود آمد.

حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف از میان نور در بام خانه قرار گرفتند. اولاً حضرت، جوان قصاب را صدا زدند، جوان بر بام برآمد؛ حضرت دستور دادند که یکی از گوسفندها را نزدیک ناودان ذبح کند. جوان ذبح نموده، خون از ناودان جاری شد؛ مردم همه باهم گفتند: «عجبا! حضرت، جوان را کشتند! مبادا ما را هم صدا زده و روی بام ذبح کنند!» در این حال، حضرت، آقا شیخ علی را صدا زدند. شیخ علی بر بام بالا آمد؛ حضرت فرمودند که شیخ علی گوسفند دیگر را نزدیک به ناودان ذبح نماید. ذبح نموده، خون گوسفند در ناودان جاری شد؛ ترس و وحشت مردم را فراگرفت و هرکسی به دیگری می‌گفت که شیخ علی هم کشته شد! هم‌اکنون است که حضرت یک‌یک از ما را صدا زده و سر ببرند! هریک بر جان خود بیمناک شده، از گوشه‌ای به طوری که رفیقش نداند مخفی شده، راه فرار اختیار کرد.

کم‌کم همه رفتند و یک تن باقی نماند؛ در این حال حضرت فرمودند: «آقا شیخ علی، رفقای خود را صدا کن برای نصرت و یاری من بیایند بالای بام آنها را ببینم!» آقا شیخ علی هرچه صدا زد جوابی نشنید؛ سپس نزدیک آمد، دید در خانه یک نفر هم نیست!^۱

حضرت فرمودند: «این بود یارانی که گمان می‌کردی در فراق من راحت ندارند و همه حاضر برای نوشیدن شربت شهادت در رکاب من هستند!»^۲

رابطه مستقیم میزان احساس نیاز به امام زمان با درجه ایمان

اینان مردمی هستند که امام زمان را می‌خواهند! آنها به مقدار تدینشان او را می‌خواهند؛ اگر مراتب ایمان به حضرت را یک میلیارد فرض کنیم، مردم پنج در یک میلیارد را از او دیده‌اند و مابقی همه تخیل است. البته یک علاقه‌ای از سوی محبین

^۱ توجه کنید که رفتن مردم به جهت یک تخیل اعدام بود!

^۲ مطلع انوار، ج ۱، ص ۱۱۷.

آن حضرت وجود دارد و یک یا بقية‌اللهی گفته می‌شود، ولی مسئله به این کیفیت کافی نیست.

عکس‌العمل مردم در قبال طرح تشکیل کمیته‌های هجده‌گانه توسط مرحوم علامه طهرانی

وقتی بحمدالله حکومت اسلامی برقرار شد، مرحوم والد گفتند: بیاییم به سهم خود کمکی کنیم و براین اساس جزواتی را مبنی بر تشکیل کمیته‌های هجده‌گانه، من جمله حوزه علمیه، چاپ و در محدوده‌ای از مسجد قائم توزیع کردند و با آمارگیری، از ساکنین آن منطقه اطلاع حاصل نمودند. سپس شخص ایشان در مسجد قائم سخنرانی کردند و با دعوت از مردم رأی‌گیری انجام شد و عده‌ای انتخاب شدند.^۱

هیئت‌مدیره‌ای تشکیل شد و در زیرمجموعه آن یک هیئت اجرایی وضع کردند. آیا ایشان به قصد کلک و تظاهر این کارها را انجام می‌داد؟ برای ما محرز است که داعی و هدف ایشان خدمت و اظهار اسلام واقعی و تربیت و ترقی بود؛ اما بنده شخصاً در جلسات هیئت‌مدیره‌ای که با مسئولیت مرحوم والد برگزار می‌شد، شاهد بودم که اولین فرد شرکت‌کننده در آن جلسات خود ایشان بود و اشهد^۲ بالله که گاهی ایشان نیم‌ساعت می‌نشست درحالی‌که حتی یک نفر هم نیامده بود! حال باتوجه‌به این کیفیت، ایشان برای که کار کند و زحمت بکشد؟! لذا همه مسائل را واگذار کردند و به‌عنوان هجرت و قصد توطن به مشهد مشرف شدند. البته تشرف ایشان به مشهد براساس مسائل دیگری بود، ولی به‌حسب ظاهر این مسائل نیز اتفاق افتاد.^۲

شباهت بی‌اهمیتی مردم به امام زمان در صورت دسترسی ساده، با مردم زمان امیرالمؤمنین

حال اگر امام زمان علیه‌السلام نیز به این نحوه به‌دست آید و در دسترس باشد، میزان توجه افراد به آن حضرت همانند میزان توجه مردم در زمان امیرالمؤمنین

^۱ رجوع شود به وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۹۵.

^۲ جهت اطلاع بیشتر پیرامون هجرت ایشان به ارض مقدس رضوی، رجوع شود به مهر فروزان، ص ۱۴۶، تعلیقه ۳.

علیه‌السلام خواهد بود. اگر ما خیلی دوام بیاوریم و سی جلسه پای صحبت امام زمان بنشینیم، در جلسه سی و یکم می‌گوییم: «شنیدن نوار با حضور در مجلس تفاوتی ندارد؛ نوارش را گوش می‌دهیم.» نوار را به رختخواب می‌بریم و گوش می‌دهیم تا خوابمان ببرد و إن شاء الله از برکاتش مستفیض شویم! ساده و بدون رودربایستی می‌گوییم؛ مگر غیر از این است؟! اینکه عرض می‌شود امام زمان به درد ما نمی‌خورد، برای این است که ما او را نمی‌خواهیم.

وصول اصحاب سیدالشهدا به معنای ولایت امام علیه السلام

زهیر بن قین که به سیدالشهدا علیه‌السلام عرضه می‌داشت: (اگر هزار دفعه بدن مرا تکه تکه کنند، زنده کنند و آتش بزنند، از پیش تو ای سیدالشهدا نمی‌روم)،^۱ ولایت امام را ادراک کرده بود که این حرف را می‌زد.

حضرت ابوالفضل العباس که وقتی اباعبدالله علیه‌السلام به او فرمودند برو، گفت: (بدون تو کجا بروم؟!)^۲ معنای ولایت این برادر را فهمیده بود. این جمله حرفی نیست که از دهان هر کسی درآید؛ از دهان کسی باید بیرون بیاید که ولایت برادرش را شناخته باشد و اگر دست راست و بعد دست دیگرش را قطع کنند، به هیچ وجه از او جدا نشود!

حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه که در شب و روز عاشورا آن حرف‌ها را به سیدالشهدا زدند، افرادی بودند که ولایت امام حسین علیه‌السلام را فهمیده بودند.^۳

انسان وقتی ولایت را بفهمد، دیگر کجا برود؟! انسان که قطعاً گشته خواهد شد؛ حال مرگی که با یک ویروس و میکروب و سقوط آجر اتفاق می‌افتد، برای اصحاب با شمشیر و در رکاب امام حسین اتفاق افتاد! اگر حتی پیوسته بکشند و دوباره زنده کنند، کجا می‌خواهند بروند؟! پیش یزید؟! مهم، در کنار امام علیه‌السلام

^۱ وقعة الطّف، ص ۱۹۹؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۲ (با قدری اختلاف در هر دو مصدر).

^۲ وقعة الطّف، ص ۱۹۸؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۱ (با قدری اختلاف در هر دو مصدر).

^۳ رجوع شود به وقعة الطّف، ص ۱۹۷؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۱.

بودن است، نه کیفیت آن؛ اشتباه بسیار بزرگی است که ما فکر کنیم کیفیت مهم است.

علائمی از اهل ولایت در کلام مرحوم حدّاد قدّس سره

در اینجا به آن کلام مرحوم آقای حدّاد به مرحوم والد می‌رسیم که در اعتراض به افرادی که ایشان را متهم به ضدّ ولایت بودن می‌کردند، فرمودند:

اما در قضیه ولایت، ولایت را ما می‌شناسیم نه این گوسپندان که نامی از آن بر زبان دارند. عزاداری واقعی را ما می‌کنیم؛ زیارت حقیقی را ما می‌نماییم؛ شناسایی و معرفت ائمه علیهم‌السّلام وجداناً و شهوداً و عقلاً و علماً اختصاص به ما دارد، نه اینها که ولایت را جدا می‌دانند. ولایت عین توحید است و توحید عین ولایت است.

اشک ما بر ابا عبد الله الحسین علیه‌السّلام از درون قلب ما و از سویدای دل ما جاری است و با آن اشک می‌خواهیم قالب تهی کنیم، چراکه آن اشک با نفس ما و روح ما بیرون می‌ریزد؛ نه این اشک‌هایی که از خیال و پندار ایشان می‌آید، و روزی هم همین‌ها سیدالشّهدا را می‌کشند، آن‌گاه می‌نشینند و اقامه عزا می‌نمایند و در ماتمش سینه می‌زنند.^۱

بروز آثار معرفت امام علیه‌السّلام در مرحوم حدّاد

ایشان می‌فرمایند: امام علیه‌السّلام را ما شناخته‌ایم و لذا دیگر برای ما اختلاف مراتبِ سختی و راحتی، شادی و غم تفاوتی ندارد؛ نه چون تویی که الآن در اینجا برای امام سینه می‌زنی و فردا خوشحال هستی!

تقلب احوال دائمی عامه مردم در قبال امام زمان

اگر امام زمان ظهور کند و دو نفر به زعم خود افشاگری کنند که مثلاً ما فلان کار خطا را از او دیده‌ایم، همین مردم با اتکا به شایعات، از او برمی‌گردند و می‌گویند: «گویا این قضایایی که نقل می‌کنند وجود داشته است»؛ در حالی که اگر ولایت بواقعیه برای انسان منکشف شده باشد، چطور ممکن است در قبال امام علیه‌السّلام بقیه مردم را عاقل ببیند تا اینکه بخواهد به حرفشان اعتنا کند؟! همین مردم در قبال کارهای معاویه به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام اعتراض کردند

^۱ روح مجرد، ص ۵۶۶.

و در رکاب حضرت با معاویه جنگیدند،^۱ اما وقتی قرآن‌ها بر سر نیزه رفت، گفتند: «یا علی، فوراً تسلیم حکم حکمین بشو و قرآن را حکم کن، وگرنه اینک تو را زیر ده‌هزار قبضه شمشیر قطعه‌قطعه می‌کنیم!»^۲ وقتی شکست خوردند، گفتند: «یا علی! به تو ظلم کردیم، از سر تقصیرات ما بگذر.»^۳ وقتی امیرالمؤمنین آنها را بخشید، ابن ملجم کار را تمام می‌کند.^۴

در دوران امامت امام حسن علیه‌السلام نیز تفاوتی ندارد و هیچ‌کس دور امام باقی نمی‌ماند.^۵ همین مردم در روز عاشورا امام حسین را کشتند^۶ و بعد خودشان با جریان مختار خون‌خواهی کردند!^۷ همه اینها به جهت تخیل و جهل و عدم شناخت امام علیه‌السلام است.

سرّ دورباش زدن امام صادق علیه‌السلام به عنوان بصری

باری، انسان قدر موهبتی را که راحت به دست آید، نمی‌داند و عادی بر خورد می‌کند؛ اما اگر مقداری دوراز دسترس باشد، متوجه می‌شود که باید به دنبال درد و سوز برود. برای این اساس، امام صادق علیه‌السلام از يك طرف عنوان بصری را پس می‌زنند و می‌گویند: «من هم فردی مانند مالک بن انس؛ چرا اینجا آمدی؟! همان‌طور که تابه‌حال به نزد او می‌رفتی، حالا نیز برو!»؛ اما از طرف دیگر با اشرب قلبی من حُبّ جعفر (او را از باطن پیش می‌کشند. حضرت می‌خواهند او را آماده کنند تا اگر در آینده به او حرفی بزنند، در جای خودش قرار بگیرد.

^۱ وقعة صفین، ص ۹۲.

^۲ همان، ص ۴۸۹.

^۳ همان، ص ۵۱۲-۵۱۸.

^۴ الإرشاد، ج ۱، ص ۱۷-۲۰.

^۵ همان، ج ۲، ص ۱۰-۱۵.

^۶ وقعة الطّف، ص ۲۵۰-۲۵۸.

^۷ الأمالی (طوسی) ص ۲۴۰.

عنوان در ابتدا با خود می‌گفت: مالک روایات پیغمبر را نقل می‌کند و تابه‌حال در خانه او را می‌زدیم، جعفر هم با چند واسطه به پیغمبر می‌رسد و دروغ نمی‌گوید و آدم خوبی است و حالا در خانه جعفر را می‌زنیم؛ یک مطلب از این می‌گیریم و یکی از آن! لذا امام صادق علیه‌السلام حداقل کاری که در اینجا می‌خواهد انجام دهد آن است که به عنوان بفهماند:

اولاً: ارتباط را با ما تصحیح کن و بفهم به کجا آمده‌ای و بدان که اینجا هرکسی را نمی‌پذیرند. وقتی همه درها را به روی خود بسته دیدی، آن وقت در خانه ما به روی تو باز می‌شود؛ اگر بیایی ولی اینجا را نیز مانند سایر مکان‌ها بدانی و مثل بقیه مردم وقت مرا بگیری و استفاده نکنی، عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری.^۱

بگرد و تحقیق کن؛ مالک^۲ و دیگر کسانی را که بعد از پیغمبر باقی مانده‌اند، ببین؛ ابوحنیفه^۳ را ببین که چه یال و کوپال و دفتر و دستکی دارد و چه شهریه‌ای می‌دهد؛^۴ وقتی فهمیدی چیزی در چنته آنها نیست، آن موقع می‌فهمی جعفر بن محمد کیست و چند درصدی به استحکام و اتقان تو افزوده می‌شود و مسئله برای تو روشن می‌گردد. تو خودت آمدی و ما برای تو کارت دعوت نفرستاده‌ایم؛ گمان نکنی که امام صادق می‌خواهد با جمع کردن افراد، حزب درست کند.

تشبیه نیاز انسان به ولی کامل، به احتیاج بیمار سرطانی به طبیب حاذق

^۱ دیوان حافظ، غزل ۴۵۲:

ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه توست عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری

^۲ جهت اطلاع بیشتر پیرامون شخصیت مالک بن انس، رجوع شود به امام‌شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۳۸۵-۳۹۲.

^۳ جهت اطلاع بیشتر پیرامون شخصیت ابوحنیفه، رجوع شود به امام‌شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۳۹۳-۴۸۰.

^۴ این بزرگواران (!) از طرف دولت به هرکس که نزد آنان می‌رفت در روز عید قربان و عید فطر عیدی و در سایر ایام مواجب می‌دادند.*

(* تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۵۸.

ثانیاً: مگر انسان به صرف دیدن رویی ناخوش و امری خلاف توقع و دو دفعه رانده شدن، باید دست از طلب بردارد؟! مگر انسان می تواند از واقعیت و حقیقت دست بکشد؟! چرا اگر به مریضی که در ناراحتی شدید به سر می برد و علاج خود را منحصر در مراجعه به فلان طبیب احساس می کند بگویند وقت تمام شد، بیرون نمی رود و حاضر است چند برابر هزینه کند؟! چون به مرض خطرناکی دچار شده است. او که به مشکل شدید ریوی یا ناراحتی قلبی مبتلاست تا آخرین نفر می ایستد و به هر کیفیت ممکن به منشی التماس می کند تا يك دقیقه هم که شده با دکتر صحبت کند؛ اما آن فردی که به سردرد یا تب ساده ای دچار است، حتی دو ساعت در شلوغی مطب به انتظار نمی نشیند.

ریشه سهل انگاری امور سلوکی در بی دردی معنوی

ما نیز درد نداریم، و آلاً مطلب را به راحتی رها نمی کردیم. کسی که درد داشته باشد، با یک «نه» گفتن امام صادق علیه السلام ایشان را رها نمی کند.

تَلَقَى احسنِ عنوانِ بصری نسبت به تربیت امام صادق علیه السلام در عدم پذیرش

فوری او

عنوان بصری این نحوه تربیت امام صادق علیه السلام را به کیفیت احسن تلقی نمود؛ زبان حال او و ما به حضرت این است که وقتی خداوند شما را امام و واسطه فیض قرار داده است، من کجا بروم؟! یا دست از این وساطت بردارید که نمی توانید! و یا مرا بپذیرید؛ و چون شما امام و واسطه فیض هستید، نمی توانید قبول نکنید! وقتی حضرت این حال را ببیند، آغوشش را باز می کند و می پذیرد. گرچه فردی نمی تواند از امام صادق علیه السلام حسابرسی کند و تمام اشکالات از سوی ماست، اما اگر امام این کار را نکند، ظلم کرده و باید در روز قیامت نزد پیغمبر پاسخ گو باشد.

کلام مرحوم حدّاد پیرامون لزوم تحمل جلال الهی

مرحوم آقای حدّاد بارها می فرمودند:

سالک باید چکش خورش خوب باشد!^۱ و^۲

اگر پیوسته سالک را بزنند نباید صدا به اعتراض بلند کند و اگر لاجرم آخی هم گفت، دیگر نباید ادامه دهد. بعد از گذشت مدتی، هنگامی که سالک مورد لطف قرار می‌گیرد و ترمیم و سرحال می‌شود، چکش دوم استادی که می‌خواهد او را اصلاح کند بر سرش فرود می‌آید؛ چراکه با حلوا چیزی نصیب انسان نمی‌شود و بدون پیشرفت در همان حد باقی می‌ماند.

کلام مرحوم علامه طهرانی پیرامون لزوم عزم سالک برای طی طریق

مرحوم آقا بارها و بارها می‌فرمودند:

تا خودتان نخواهید ما کاری نمی‌توانیم بکنیم؛ باید خودتان بخواهید.

شخصی امروز صبح برای بنده نقل کردند که مرحوم والد به ایشان فرموده بودند:

این فرزند من سید محمد محسن هم تا نخواهد من به او نمی‌دهم!

کلام مرحوم حدّاد پیرامون نقصان طریق بدون بهره‌مندی از جلال الهی

استاد نیز نمی‌تواند بدون ابتلاء و جلوه جلال، کسی را سیر دهد؛ مرحوم آقای

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۱۴:

«مرحوم حدّاد- رضوان الله علیه- می‌فرمودند: "این اشخاص ما را می‌خواهند تا وقتی که گوشی از آنها نگرفته باشیم، و همین‌که بخواهیم گوش آنها را بگیریم صدایشان به آه و فریاد بلند می‌شود، و بدون گوش گرفتن هم که فایده‌ای ندارد؛ در این صورت دیگر فرقی بین این شخص و سایر افراد باقی نمی‌ماند. و انسان باید چکش خورش خوب باشد، و هرچه چکش خور آن بیشتر باشد فواید و برکات تربیت در او بیشتر خواهد شد."»

^۲ روح مجرد، ص ۵۵۷:

«افرادی که استعدادشان در تحمل مشاق و واردات بسیار بود، از آنها تعریف می‌نمودند و می‌فرمودند: "فلان کس چکش خور خوبی دارد." و این اصطلاح آهنگرهاست؛ چون بعضی از اقسام آهن سست و بدون مواد فولادی است و در اثر گداختن زود از بین می‌رود و قابل چکش‌کاری و پتک‌کاری نیست، ولی بعضی از اقسام آهن دارای ترکیبات فولادی است و استحکامشان بسیار است، چندین بار متناوباً آنها را در کوره می‌گدازند و روی سندان می‌نهند و می‌کوبند، مع‌ذلک استقامت دارد تا آن را به هر شکل و صورت که می‌خواهند، درآورند.»

حدّاد به مرحوم آقا می فرمودند:

این راه مستلزم ایثار و از خودگذشتگی است؛ و بعضی از رفقای ما تنبل اند و حاضر برای انفاق و ایثار نیستند، و لذا متوقف می مانند. من برای ملاقات و دیدار آنها زیاد به کاظمین علیهماالسلام می روم و شب‌ها و روزها می مانم، ولیکن این کافی نیست؛ زیرا در مجالس انس و مذاکرات، پیوسته ذکر جمال می شود و وجد و نشاطی حاصل می گردد، اما همین که بخواهم گوشه‌ای از کسی بگیرم همه فرار می کنند و کسی باقی نمی ماند. و بالاخره بدون جلال که کار تمام نمی شود؛ و لهذا من متحیرم در کار بسیاری از ایشان. آن‌گاه با چه لطایف الحیلی و چه رمزهایی که نه کاسه بشکند و نه دست بسوزد، باید بعضی از اوقات، آنان را وادار به امری خلاف طبع و میلشان بنمایم تا فی الجمله تمکینی پیدا نمایند و راهشان استوار گردد.^۱

ابتلائات شدید اولیاء الهی در مسیر تکامل

آیا می دانید خداوند چه بر سر مرحوم آقا، مرحوم حدّاد، مرحوم انصاری و مرحوم قاضی آورده است؟! اما نکته مهم این است که همان ذاتی که بنده‌اش را تنبیه می کند، شیرینی بعدش را نیز خود عنایت می فرماید.

تحوّل افکار و پیشرفت سالک، نتیجه تحمل تجلیات جلالیه پروردگار

اگر لطف او شامل حال بنده‌ای شود، آن قدر او را می چرخاند و مورد امتحان قرار می دهد تا کم کم افکار، تخیلات و احساسات او کاملاً متحوّل و متبدّل گردد، و سالک یک دفعه خود را در عالمی می یابد که با عوالم ماقبل او کاملاً بیگانه است؛ مردم را در افکار سطحی و پوچی که خود نیز سابقاً در همان مسائل به سر می برده، غوطه‌ور می بیند.

برای تحمل این گوشمالی‌ها و عبور از این مقاطع و جلوگیری از بریدن سالک، شواهد و خصوصیات و راه‌هایی وجود دارد که إن شاء الله بیان آن در ذیل کلمات امام صادق علیه‌السلام خواهد آمد.

لزوم عدم توجه سالک به کیفیت مسیر و تمرکز بر اصل سلوک

مطلب دیگر اینکه باید برای سالک مسئله بسیار مهم این باشد که خداوند او را به عبودیت پذیرفته و دارد در این مسیر حرکت می کند؛ نه اینکه کیفیت در مسیر چگونه

^۱ روح مجرد، ص ۴۸۰.

است. سالک باید خود را عبد پروردگار ببیند و غیر از این موقعیت تقاضایی نداشته باشد و این راه را به عنوان تنها مسیری که موصل و مُبَلِّغ او به واقع است، بپذیرد. دیر یا زود به مطلوب رسیدن، در دنیا یا در آخرت به مقصد نائل آمدن، و به دست آوردن یا نیاوردن مشاهدات و خوارق عادات، مطالب پوچ و بی‌اهمیتی هستند که بر طبقِ علل و معلولاتی انجام می‌گیرند. مهم آن است که ما در خیمه امام حسین علیه‌السلام باشیم؛ دیگر اینکه او برای ما چه تصمیم می‌گیرد، به خودش مربوط است.

توقف در سلوک، نتیجه بی‌تفاوتی در انجام دستورات

از طرف دیگر، اشتباه خطرناک عده‌ای آن است که با این تفکر، کار را تمام‌شده فرض می‌کنند و از عمل به مطالب دست می‌کشند و نسبت به نتیجه بی‌تفاوت می‌شوند؛ این حالت باعث توقف آنها می‌شود.

درست است که دغدغه اساسی سالک فقطو فقط سلوک است و تمام فکر و هدف او باید این باشد که عمر دوروزه خود را به نتیجه و کمال برساند و حیات خود را جهت رشد استعدادها و به‌فعولیت درآوردن تهیوها به نحو احسن صرف کند، اما نکته اینجاست: حال که در این مسیر قرار گرفت، مطلب تمام نیست و تازه اول کار است! و این مطلبی است که ما از آن غافل شده‌ایم.

وصول به استاد کامل، ابتدای طریق الی‌الله

ما تابه‌حال از آنچه بزرگان فرموده‌اند «کسی که به استاد رسید، نصف راه را طی کرده است»،^۱ این برداشت را داشتیم که دیگر کار او تمام است؛ اما این گونه نیست و اکنون که به طیب رسیدیم باید به نسخه‌اش عمل کنیم.

کسی که برای رسیدن به طیبِ متخصص فرسنگ‌ها راه آمده و حال که او را دیده است، نسخه را در همان مطب بگذارد و به شهر خود برگردد، بسیار نادان است!

^۱ رساله سیروسلوک منسوب به بحرالعلوم، ص ۱۸۶، تعلیقه:

«مرحوم قاضی می‌فرموده است: "چنانچه کسی که طالب راه و سلوک طریق خدا باشد، برای پیدا کردن استاد این راه، اگر نصف عمر خود را در جستجو و تفحص بگذراند تا پیدا نماید، ارزش دارد." و می‌فرموده است: "کسی که به استاد رسید، نصف راه را طی کرده است."»

و این خطایی است که به آن مبتلا هستیم. تمام اشتیاق‌ها و اهتمام‌ها و مجاهدت‌هایی که انسان برای رسیدن به راه خدا و سلوک تحمل می‌کند، باید باعث شود که وقتی سالک به استاد دست یافت، تازه حرکت را آغاز کند.

تمجید متفاوت علامه طهرانی از آخوند ملاً حسین قلی همدانی نسبت به سایر اولیاء الهی

تعظیمی که مرحوم آقا از میان اولیاء و عرفاء از مرحوم آخوند ملاً حسین قلی درجزیری همدانی می‌کردند، کاملاً از عبارات ایشان مشخص بود. یکی از عبارات ایشان این بود:

مرحوم علامه طهرانی: «تمام ما ریزه‌خوار سفره آخوند ملاً حسین قلی همدانی هستیم!»

او با دیگران فرق داشت؛ تمام ما ریزه‌خوار سفره آخوند ملاً حسین قلی هستیم. او یک دریای بی‌پایان بود که ته نداشت.

مرحوم آخوند ملاً حسین قلی مرد عجیبی بود. سیصد شاگردی که هر کدام ستاره‌ای درخشان در آسمان تربیت و هدایت‌اند از ایشان ظهور و بروز پیدا کرد.

احترام مرحوم علامه طهرانی به ذراری مرحوم آخوند ملاً حسین قلی همدانی

مرحوم آقا تمجید بسیار عجیبی از ایشان داشتند و حتی همیشه نسبت به ذراری ایشان به دیده عظمت می‌نگریستند و بعضی از اقوام پدری ما را که با نسل مرحوم آخوند ملاً حسین قلی همدانی ارتباط نسبی دارند، به ملاحظه جدشان بسیار تعظیم می‌کردند.^۱

دستگیری امیرالمؤمنین علیه‌السلام از آخوند ملاً حسین قلی همدانی بعد از بیست‌ودو سال مجاهده

روزی مرحوم والد این مطلب را برای مرحوم آیه‌الله شهید مرتضی مطهری و بعضی دیگر نقل کردند:

هنگامی که مرحوم آخوند ملاً حسین قلی مراتب علمی و حوزوی خود را تمام کرد، دید دستش خالی است و هنوز به جایی نرسیده و نتوانسته آنچه را خوانده، بیابد و آنچه تحصیل کرده وجدان کند. لذا با توسلات بالاخره در تحت تربیت مرحوم سید علی شوشتری قرار گرفت و به انجام

^۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون احوالات مرحوم آیه‌الحقّ و الیقین آخوند ملاً حسین قلی همدانی قدس الله نفسه الزکیه، رجوع شود به مطلع انوار، ج ۳، ص ۳۸-۴۶.

دستورات و ریاضات و سایر اعمال موصله به مطلوب و مقصود پرداخت. دیگر مجاهد‌های نبود که او انجام ندهد و خلاصه در این راه سنگ تمام گذاشت، تا اینکه کم‌کم این مطلب در

ذهنش پیدا شد که بیست و دو سال است ما در اینجا هستیم و استفاده می‌کنیم، ولی حجابی برداشته نشده و به مقصود نرسیده‌ایم.

روزی بعد از زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در کنار ایوان حرم می‌نشیند و زبان شیکوه و گلایه را نسبت به حضرت باز می‌کند که (یا علی! بیست و دو سال است ما با طلب و نیازی که داریم، به این مسائل و اوراد و اذکار مشغول هستیم و مجاهده می‌کنیم.)

در این هنگام کبوتری را مشاهده می‌کند که روی تکه‌نان خشکی در ایوان می‌نشیند و برای خرد کردن، آن را منقار می‌زند اما فایده‌ای نمی‌بخشد؛ تا اینکه خسته می‌شود و می‌رود. بعد از مدتی دوباره برمی‌گردد و باز شروع به نوک زدن می‌کند، ولی حاصلی نمی‌گیرد و می‌رود. این کبوتر بیش از پانزده مرتبه می‌رود و می‌آید و تقلاً می‌کند تا اینکه این نان خشکیده را کاملاً ریزریز می‌کند و در رفت و آمد متعددی برای جوجه‌های خود می‌برد.^۱

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در آنجا به نفس او القا کردند که اگر می‌خواهی بررسی، باید مانند این کبوتر باشی! چرا این کبوتر این قدر رفت و برگشت و این گونه بر سر این تکه‌نان تلاش کرد اما دست برنداشت؟ چون جوجه‌هایش گرسنه بودند و او جای دیگر غذایی پیدا نکرد. اگر تو نیز گرسنه‌ای نباید دست از تلاش برداری و اگر سیری برو! مگر گرسنه می‌تواند دست از تلاش بردارد و به دنبال غذا نرود؟! ایشان این را به عنوان پیغامی تلقی کرد و استقامت را ادامه داد و به جایی رسید که بزرگان به حال او غبطه می‌خوردند.

حصول آئی نتیجه اعمال انسان، حتی در صورت عدم انکشاف آن

نکته بسیار مهم این است که نتیجه تمام اعمال ما بعداً به دست نمی‌آید، بلکه همان موقع حاصل می‌شود. این طور نیست که آخوند ملاً حسین قلی بیست و دو سال زحمت بکشد و بعد از آن خداوند یک‌باره فتح باب کند؛ بلکه بیست و دو سال کشف باب می‌شد و ایشان متوجه نمی‌شده است!

^۱ مطلع انوار، ج ۳، ص ۴۴.

نتیجه هر قدمی که انسان در سلوک بردارد، همان جا برایش حاصل شده است، منتها ممکن است همان موقع روشن و آشکار نشود. درست مانند صفحاتی که در کامپیوتر ذخیره شده و بعد با فشار دادن یک کلید تمام آن نمایش داده شود؛ این طور نیست که هیچ چیز در کامپیوتر نباشد و یک دفعه تمام این معلومات به وجود بیاید.

عدم انبساط مرحوم آخوند ملا حسین قلی همدانی از فتح باب حاصل شده در طول بیست و دو سال، به جهت مصالحی خاص

بیست و دو سال برای مرحوم آخوند ملا حسین قلی فتح باب می شد، منتها بنا بر مصالحی خود ایشان نمی بایست اطلاع پیدا می کرد؛ و در غیر این صورت آخوند ملا حسین قلی نمی شد. نظام تربیتی هر فرد با دیگری تفاوت دارد.

این مختصری از کیفیت تعامل امام صادق علیه السلام با عنوان بصری بود. إن شاء الله از جلسه دیگر به اصل مطالب روایت عنوان بصری می رسیم.

خداوند ما را موفق کند و اوقات ما را در تحصیل رضای خود و وصول به غایات و اهدافی که مورد نظر ائمه علیهم السلام و اولیای بزرگوار است، سپری گرداند!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ